



۱۱ فبروری، ۲۰۲۶

مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی

روش تاریخ نگاری دو نفر مورخ بزرگ

با ابراز ممنونیت از همکار فرهنگی معزز، محترم خوشحال حبیبی



ابوالفضل :

محمد بن حسین کاتب بیهقی و قاضی القضاة صدر جهان ابو عمر و منهاج سراج جوزجانی از بزرگترین مؤرخان دوره غزنویان و غوریان اند که کتب هر دو مؤرخ همواره مرجه و منبع معلومات نویسندگان تاریخ و دانشمندان بود و اکنون نیز او امهات آثار تاریخی و ادبی زبان پارسی بشمار می آید.

ولی در روش تاریخ نگاری و سبک انشای این هر دو مؤرخ تفاوت بارز و اختلاف واضحی است، که در سطور ذیل نوشته می آید :

مؤرخین شرقی که همواره به دربارهای سلاطین و امراء سروکار داشته اند شالوده تاریخ نگاری خویش را برستایش ممد و حین خویش نهاده اند ولی مهمترین کتب تاریخی ما همان تاریخ بیهقی است که در مآخذ منهاج سراج نیز شامل است و از نقطه نظر روش تاریخ نگاری اهمیت بسزائی دارد. از خلال مسطورات بیهقی پیداست که این مؤرخ دانشمند از بزرگترین نویسندگان عصر است، و هم وی مردی بود که روش تاریخ نگاری خویش را مانند مؤرخین اسلاف بر نقل

قوی و سماع موثوق بناء کرد و وقایع تاریخی را در نهایت دقت و انصاف و عدالت نوشت. و حقایق را طوری روشن کرد که گزاف و انحرافی را در آن راهی نیست.

بیهقی اغلب وقایع را از نقطه نظر فلسفه تاریخ تحلیل کرد و نتایج اعمال نیکو و کردارهای ناپسند را بصورت روشن نوشت و توانست ازین حقایق چشم نپوشید به عقیده این عاجز از مؤرخین دربار و حضرت سلاطین بیهقی اولین شخصی است که در تاریخ نگاری روش تدقیق و کشف حقایق را طوری پیروی کرد که میتوان از ملاحظه تاریخ وی به بسی از حقایق تاریخی پی برد و معایب و محاسن اشخاص و رجال و شاهان و حکمداران را از روی نوشتههای وی تحلیل و تنقید کرد.

گردیزی هم از نویسندگان عصر غزنویان است که زین الاخبار را در حدود ۰۴۴۰ هـ. نوشت ولی از يك حصه کتاب وی که طبع گردیده و بملاحظه نگارنده این سطور رسیده گویا مشار الیه حوادث را بدون نقد و استنتاج تاریخی در قلم می آورده است و بنا بر آن بپایه بیهقی نمیرسد.

اسلاف مشهور تر مولانا منهاج سراج در وطن خودش همین دو نفر مؤرخ است که هر دو بدربار غزنویان پیوستگی داشته و از کتب شان هم حصص مهمی موجود است يك نفر مؤرخ دیگرکه از اسلاف مولانا بشمار خواهد آمد همان صاحب قصص و تواریخ نابی ابو الحسن هیصم بن محمد است ولی دست روزگار عنود آن کتابرا از بین برده و بما نرسیده و معلوم نمیشود که بکدام زبان نوشته شده بود و مؤلف آن در تاریخ نویسی از کدام روش پیروی کرده؟ وقتیکه ما کتاب طبقات ناصری منهاج سراج جوزجانی را با بیهقی صرف مقایسه و تدقیق قرار میدهیم چنین نتیجه بدست می آید که در روش تاریخ نویسی و نقد تاریخی بپایه بیهقی نمی رسد، و امام ابوالفضل خیلی صریح الهجه و درستکار و راست کردار است و باوجودیکه بدربار غزنه وابستگی دارد از حقایق تاریخی و استنتاج آن چشم نمی پوشد و خامه وی از جاده صداقت و تحقیق انحراف نمی ورزد او سیاق تاریخ نویسی وی بس پسندیده و مشحون بحقایق تاریخی است برای نمونه صورت نگارش برخی از وقایع را که خامه توانای بیهقی کرده است در ذیل می آورم تا برین مدعا دلیلی باشد و سخنی بی برهان نرفته باشد.

بعد از آنکه سلطان محمود بسال ۴۲۱ هـ در گذشت و لشکر با حاجب بزرگ علی قریب به تکیانآباد شد و در آنجا سلطان محمد پسر سلطان محمود ماخوذ شد و در قلعت کوهیتز محبوس و علی با لشکر بسوی هرات روی آورد درینوقت بیهقی پیش گوئی های علی حاجب را صراحتاً می نویسد که میگفت :

"همه راستی و خوبی دارم در دل و هر گز از من خیانتی و کثری نیامده است. و بحقیقت بدان که سلطان مسعود که چشم بر من افگند پیش شما مرا نه ببیند، این نامه‌ای نیکو و مخاطبها با فراط و بخط خویش فصل نوشتند و برادرم را حاجبی دادن همه فریب است و بر چون من مرد پوشیده نشود، و همه ازان است تا بمیانۀ دام رسم که علی دایه بهراتست. و بلکاتکین حاجب و گروهی دیگر که نه زناند و نه مردان و اینک این قوم نیز باسلطان میرسند، و اورا بران دارند که حاجب علی درمیان نیاید. (۱) این فکر علی حاجب بزرگ راست آمد و وقتیکه بهرات شد سلطان مسعود در اول وهله اورا گرامی داشت، ولی بعد از کمی او و برادرش را مآخوذ کرد و بگفته بیهقی "وکان آخر العهد بهما".

مؤرخ دانشمند درین داستان جزویات مشاهدات خویش را نگاشته و مهر سلطان مسعود را فریب خوانده و رجال معروف و مقتدر دربار مذکور را بعبارت (نه مردانند و نه زنان) از گفته علی حاجب تصویر کرده و هم صراحتاً گوید :

"که چون علی مردکم رسد اینست که علی و روزگار درازش و قومش بیپایان آمد و احمق کسی باشد که در درین گیتی غدار فریفته کار بندد، و نعمت و جاه و ولایت او را بهیچ چیز شمرد، و خردمندان بدر فریفته نشوند ... و علی را که فرو گرفتند ظاهر آنست که بروزگار فرو گرفتند که در دل بومسلم و دیگران را چنانکه در کتب پیداست و اگر گویند که در دل چیزی دیگر داشت خدای عزوجل تواند دانست ضمیر بندگان را ما را به آن کاری نیست و سخن راندن کار من است و همگان رفتند، و جایی گرد خواهند آمد که رازها آشکارا شود" (۲).

درینجاست که ابوالفضل تمام اسرار واقعه را بیان کند و در کمال ثقت و بی پروائی سخن راند، و باصراحتی این کیفیت را نویسد، که گویا از پادشاه عهد و آن سلطانی که وی بدر بارش منسوبست ترسی و بیمی ندارد، و اظهار حقایق را در مقابل آن سلطان مطلق العنان وجبیه ذمت خویش می داند.

موقعیکه سلطان مسعود یکی از رجال بزرگ پدر خویش حسنک وزیر را در بلخ بر دار میکشید، باز بوالفضل جزویات این واقعه را می نگارد و احساسات عامه را درین حادثه چنین بقلم می آورد :

"هر کس گفتند : که شرم ندارید مردی را که میکشید و بدار چنین می برید؟ و خواست که شوری بزرگ بیای شود سواران سوی عامه تاختند و آن شور بنشانند، و حسنک را سوی دار بردند، و به جایگاه رسانیدند بر مرکبی که هر گز نه نشسته بود نشانیدند، و جلادش استوار بیست و رسنها فرود آورد، و آواز داد که سنگ زنید هیچ کس دست به سنگ نمیکرد که همه زار

میگریستند، خاصه نشاپوریان پس مشتی رند را زر دادند که سنگ زنند و مرد خود مرده بود، که جلادش رسن بگلو افکنده بود و خپه کرده". (۳)

بدینطور بوالفضل تصریح میکند : که "او رفت و آن قوم که این مکر ساخته بودند" و بعد ازان بوسهل را که پدید آورنده این پرده تاریخی است نلوم میکند و گوید :
"که استادم بونصر در آن روزگار حسنك را بر دار کردند روزه نه بکشاد و سخت اندیشمند بود و هم بعد از ختم داستان این قضیه را با حادثه عبدالله بن زبیر (رض) تشبیه کند و داستان پسر یحیی برمك را هم درینجا می آورد و گوید :

"این حدیث بر دار کردن حسنك پایان آوردم و چند قصه و نکته بدان پیوستم سخت مطول و مبرم ... و رفتم بر سر کار تاریخ که بسیار عجایب است در پرده و اگر زندگانی باشد آورده آید". (۴)

ابوالفضل در آغاز این داستان روش تاریخ نگاری خویش را در چند جمله مختصر کرده می نویسد :

"در تاریخی که من کنم سخن نرانم که آن به تعصبی و تر بدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند که شرم باد این پیر را (مقصد خود بییهی است که درین وقت ۶۵ سال عمرداشت (بلکه آن گویم که خوانندگان بامن اندرین موافقت کنند و طعنی نزنند). " (۵)

ازین تصریح بوالفضل پیدا می آید که این مرد خردمند بمسئولیت خامه خویش ملتفت بود و همواره حقایق را بقلم میاورد و از راه حق گوئی عدولی نمیکرد در جای دیگر خودش گوید:
"اگر چه این اقا صیص از تاریخ دور است چه در تواریخ چنان می خوانند که فلان پادشاه فلان سالار را بفلان جنگ فرستاد و فلان روز جنگ یا صلح کردند. و این آنرا یا او این را بزد، و برین بگذشتند اما آنچه واجبست بجای آرم" (۶) باین طور مؤرخ دانشمند همواره ملتفت بود که واجبش چیست؟ و تاریخ خود را تنها ضبط وقایع قرار نداد و بسی از زوایای تاریك را در پرتو تدقیق و کنجکاوی و تنقید تاریخی روشن کرد حتی بسی از افکار و ذهنیت های عامه آنوقت را به پایه بس لطیف نوشت و حقایق را بصورتی در تاریخ خویش بیاورد که انسان به عفت خامه و امانت و سیاق صحیح تاریخ نگاری وی ملتفت میگردد مثلاً در آن عصر ایاز و احمد ینالتگین را مردم بسلطان محمود نسبتی دادندی مؤلف این دو نفر را در پیرایه لطیف ادبی "عطسه امیر محمود ماضی" خوانده و راجع بشخص اخیر الذکر با صراحت تام و در کمال صداقت و درستی چنین نگاشت :

"آن احمد مردی شهم بود، و او را عطسه امیر محمود گفتندی و بدو نيك بدانستی و در حدیث مادر و ولادت وی و امیر محمود سخن گفتندی و بوده بود میان وی یعنی آن پادشاه و مادرش

حالی بدوستی و حقیقت خدای عزوجل داند و این مرد احوال و عادت امیر محمود نیک دریافته بود در نشست و سخن گفتن" (۷)

اگر کسی بخواهد که درین عصر آزادی فکر و رای هم نسبت باوضاع و کردار شخصی و حکمداری چیزی بنویسد زیادت از این نخواهد بود که بیهقی با صراحت لهجه نسبت به سلطانی مانند محمود در عصر پسران وی کرده است.

این بود نمونه های برجسته عفت قلم و کمال امانت بیهقی که در بالا بطور مثال آوردم ولی منهاج سراج درین مورد اسلاف خویش را پیروی نکرد وی شخصی بود نهایت محتاط و مداح، و جز مراتب سپاس و ستایش بزرگان و ملوک چیزی را ننگاشت، و جنبه تنقید را از تاریخ نگاری خویش دور داشت و در اکثر فصول و پایان اباحت دعای غیر مستجاب حیات دائمی پادشاه و ملوک و امراء را بر خود لازم داشت بنا بران کتاب وی را درین مورد با تالیف گرانبها و ارجمند بیهقی همدوش و همباز قرار داده نمی توانیم.

مولانا از بدو کتاب تا اتمام آن تماماً اداب دربار ملوک سلاطین فعال مایشا را نگهداشت و در ضبط حوادث از صراحت لهجه اعراض نمود و از صداقت محض کار نگرفت و از لف نوشته های او بر می آید که در مقابل هر مدحی طمع می کرد و ثنای ملوک را بر اساس منافع شخصی خود بنا نهاد که از سرپای عبارات کتابش هویدا است، و من بطور نمونه برخی ازینگونه مطالب را یاد آوری میکنم، در مدح الغ خان می نویسد:

"اگر هزار جزو کاغذ مقر مط در اوصاف پسندیده و اخلاق گزیده او در تحریر آرد، هنوز از دریای بیکران او قطره و از روایح گلستان فردوس شمه بمشام مستمعان و خوانندگان نرسیده باشد، اگر صد هزار چندین بتقریر آید حقوق تربیت پادشاهانه آن شهریار اکرم ... که در باب این داعی از تفوض مناصب و تقلید اشغال و وفور انعامات و شمول کرامات فرموده است و میفرماید هنوز حقوق آن ایادی در ذمه این ضعیف و فرزندان و اتباع او باقی باشد". (۸)

مولانا در بسی از موارد کتاب در مقابل ثنا و ستایش متمنی انعام و نوازش است و این رویه از داب تاریخ نگاری سلف دور است و روش مؤرخین درباری و رسمی شاهان است چنانچه گوید:

"از خوانندگان و ناظران امید دعاست و از ارباب رجای اعزاز و عطا" (۹)

علاوه برینکه مولانا همواره متمنی نوازش ارباب دولت و اعیان حضرت بود و طمع باین درگاه داشت در ضبط برخی از وقایع نیز از جنبه داری و تخریب و طرفداری طایفه و زجر و توبیخ دیگری کار گرفته، و بنا بران تاریخ وی از نقطه نظر تدقیق و تنقید تاریخی از بها و ارزش خویش کاسته است مثلاً در طبقه (۲۱) در ذکر سلطان التمش و قتیکه تاج الدین یلدوز را

از لشکر خوارزمشاه منهزماً به لوهور نشاند و آن شخصی را با سلطان بجهت سرحدات مضایقتی می رود و بعد از مصاف تر این در شهر (۶۱۲ هـ) تاج الدین اسیر میگردد و او را بدهلی میاورند و بطرف بداون میفرستند و در آنجا از طرف سلطان التمش کشته میشود مولانا حدیث کشتن آنشخص را تصریح نمی کند و تملقاً اغماض می نماید و گوید : همانجا مدفون گشت". (۱۰)

علاوه برینگونه اغماض های عامدانه و تجاھل های عارفانه که مولانا در ضبط حوادث تاریخی دارد اکثر حصص کتاب وی مملو است بادعیه غیر مستجابی که بملوک و امراء کرده است و بنا بر آن بیهقی را درین گونه موارد بروی فضیلتی است که نمی توان صراحت لهجه و سیاق درست و متین آن مؤرخ خردمند را فراموش کرد. و یا مولانا را با بیهقی انباز و عدیل قرار داد.

مزایای انشای این دو مؤرخ :

همچنانکه بیهقی را در روش تاریخ نویسی بر مولانا فضیلتی است و آن استاد و امام در عفت قلم و امانت و راستکاری آیتی بود بالعکس در طرز تحریر و سبك انشای روان و سلیس مولانا را بران امام سبقی و براعتی است. که بعقیده نگارنده این سطور انشای مولانا نسبت به بیهقی خیلی شرین و محکم و دارای مزایای زیاد و اسلوب بدیعی است که شاید تنها در عصر خویش نی بلکه در نویسندگان ماتقدم و ماتاخر شهکار ادبی باشد.

کسانیکه سیاق انشاء و نویسندگی بوالفضل بیهقی را ملاحظه فرموده اند تصدیق می کنند که این نویسنده بارع و زبردست فارسی ساده و سلیس و روانی نوشته است ولی باوجود آنهم ازو جنات عبارات و الفاظ و جملات او رنگ ترجمه عربی و سلطه ادبی آنزبان ظاهراست و بسی از جملات آن کتاب بصورتی نوشته است که خواننده گمان می برد ترجمه تحت اللفظ جملات عربی باشد برای نمونه این جملها را بخوانید :

۱. بر تخت نشست و بار داد بار دادنی سخت بشکوه ... ص ۳۸

۲. و آنچه کردند خود رسد پاداش آن بدیشان ... ص ۳۹

۳. ما نزدیک خدای عزوجل معذور باشیم در خون ریختن ایشان ص ۴۲

۴. ساخته برفتم با پرده دار یافتم امیر را در خرگاه ... ص ۱۴۹

۵. و حاجت نیاید ترا استطلاع رای ما کردن ... ص ۲۵۰

چون در آن اوقات هنوز نثر پارسی نوزاد بود و به نضج و پختگی خویش نرسیده لابد باید در نثر بیهقی امثال اینگونه جملات باشد، چه خامه ها بنوشتن عربی معتاد بود، و فکر جمله

بندهای آن زبان در دماغهای مرکوز بود. بنا بران در نوشته های اساتید بزرگ مانند بیهقی و امثال وی که نثری محکم و متین داشتند، اثر آن زبان جسته جسته پدیدار میگشت، اما نثر منهاج سراج ازینگونه معایب مبر است و براعت و سلاست و شکستگی عبارات و شگفتگی جملات و الفاظ آن درجه ایست که در برخی از محاسن از نثر بیهقی نیز تفوق جسته و سبقت یافته است. اگر طبقات را سرا پا بخوانید اغلاق و ابهام را دران نخواهید یافت نثری است سهل و ممتنع و حاوی تمام صفات ادبی زبان پارسی جملات آن از هم مجزا و جز های جمل واضح و روشن است صراحت دلالت و روشنی ادای مقاصد در آن آشکار است اگر این رویه مستحسن و روش برجسته و محکم نثر نگاری پارسی به اسلوب خشن و نامطبوع و مستکره و پرتکلف دوره مغل تبدیل نمی گشت و آن حسن خداداد و چهره بشاش و فرخنده باین رنگ غیر طبیعی و حلیه های ناشایسته آرایش نمیکرد اکنون زبان پارسی نثری قوی تر و دلچسپ تر ازین میداشت و اسلوب نگارش آن پخته تر و متین تر میگردید بهر حال مولانا نثر نویسی است جادو نگار و طبقات وی از شهکارهای نثر زبان پارسی است. (۱۱)

ماخذ

۱. تاریخ بیهقی ص ۵۳
۲. بیهقی ص ۶۱
۳. بیهقی ص ۲۱۴
۴. بیهقی ص ۲۲۶
۵. بیهقی ص ۲۰۴
۶. بیهقی ص ۴۲۹
۷. بیهقی ص ۴۸۵
۸. طبقه ۲۲ ذکر الغ خان
۹. آخر طبقه ۲۲
۱۰. طبقه ۲۱ ذکر التمش
۱۱. مجله آریانا، شماره ۳، ص ۱ _ ۹.